

## داستان معامله گر و مورچه

روزی استاد کارینا در حال قدم زدن در حاشیه ساحل دریا بود که یکی از شاگردان اون که سالها قبل دانشجوی او بود از پشت به شانه استاد و زد و گفت سلام استاد منو به یاد دارید و ..... خلاصه بعد کمی احوال پرسسی دانشجو پرسید استاد اکنون دو سال است که به معامله گری مشغولم ولی هرچه تلاش میکنم جلو نمی افتم نه که بگویم سود نمی کنم ولی ضررهایم نیز خیلی زیاد است و به یکباره تمام سودهای من با یک معامله نادرست محو می شود.

استاد کارینا گفت پسرم اجازه بده داستانی برای تو تعریف کنم:

قطره ای عسل بر زمین افتاد، مورچه ی کوچکی آمد و از آن چشید و خواست که برود اما مزه ی عسل برایش اعجاب انگیز بود، پس برگشت و جرعه ای دیگر نوشید..... باز عزم رفتن کرد، اما احساس کرد که خوردن از یک قطره عسل کفایت نمی کند و مزه واقعی را نمی دهد، پس بر آن شد تا خود را در ظرف عسل بیاندازد تا هرچه بیشتر و بیشتر لذت ببرد..... مورچه در عسل غوطه ور شد و لذت می برد..... اما (افسوس) که نتوانست از آن خارج شود، پاهایش خشک و بی جان شده بود و توانایی حرکت نداشت در این حال ماند تا آنکه نهایتا مرد.

حال پسرم معامله گری هم به مانند همین عسل است اگر به نوشیدن کمی از آن اکتفا نکنی و مداوم معامله کنی و به امید چشیدن شیرینی های بیشتر خود را غرق در معامله گری کنی و حجم های سنگین بدون مدیریت سرمایه به امید چشیدن شهد بیشتر بزنی در نهایت مانند آن مورچه هلاک خواهی شد. یک معامله گر باهوش قطعاً ضرر دارد ولی اجازه نمیدهد طوری زخمی شود که دیگر نتواند بلند شود.

این سری داستان ها ادامه دارد.....